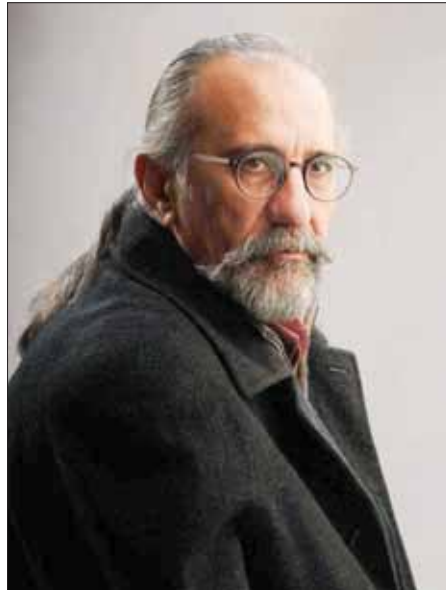


گفت و گوگی ابرج ضیایی شاعر با بهروز امیری مجسمه‌ساز

ه ۳ سال است که وزیرشکوه راه است



طرح‌ها را روی پارچه‌ها می‌کشیدم. در مدرسه هم در کلاس علی‌الایشیا تمام اعضای داخلی بدن را نقاشی می‌کردم. بعد از سبک اول یعنی کلاس نهم به هنرستان در رشته راه و ساختمان رفتم و دیپلم گرفتم و بعد از دیپلم به دانشسرای تربیت معلم ساری رفتم و مدرک تربیت دبیری گرفتم و یکسر جذب و استخدام آموزش و پرورش شدم. جالب بود از آنجا که نمرات من همیشه بود آخرین نفر ذخیره‌های اولی دانشسرا بودم که پذیرفته شدم. عاقبت شدم معلم حرفه‌وفن در روستای پادشاه امیر بندهی حدود ۲۰ کیلومتری بابل از سوی کار طراحی و نقاشی را نزد خودم تکرار می‌کردم.

آقای امیر! پس بازنشسته آموزش و پرورش هستید؟
نه، سال ۶۱ به دلایلی عیبجو و غریبه‌مئل خیلی‌ها از آموزش و پرورش اخراج شدم.
آقای امیر! بر گردیدم به هنر شما که با نقاشی آغاز شد، چه قید حیات هستند؟
پدر در سن ۹۳ سالگی در سال ۹۲ فوت کردند. مادر سرحال و سرپا همچنان برقرار هستند.

آقای امیر! بر گردیدم به هنر شما. بفرمایید الان ساکن کجا هستید؟
۲۲ سال است ساکن بابل هستم. خانه کارگاه من در یک فضای ۱۰۰۰ متری قرار دارد.
آقای امیر! کار هنری شما که با نقاشی آغاز شد، تا چه زمانی ادامه داشت؟
من نقاشی را در گروه آزاد نقاشان بابل آغاز کردم که حسین گلیا در آن حضور داشت. آن زمان آموزش و پرورش اعلام کرد کسانی که می‌توانند نقاشی تدریس کنند برای دبیرستان‌ها داریم. من هم با نشان دادن چند تابلو از کارهای خود ضمن تدریس حرفه‌وفن، معلم نقاشی و طراحی هم شدم. این ماجرا قبل از انقلاب است که دبیرستان‌ها منقطع بود. البته مجسمه‌سازی هم جزو درس بود. از آنجایی که معلم‌های هنر در شهرستان‌ها کم بود، خانم انتظام، مدیر دبیرستان هدف بابل از من درخواست همکاری کرد. گفتم من چیزی بلد نیستم. قبول نکردند. رفتم سر کلاس و گفتم بچه‌ها من از مجسمه‌سازی چیزی نمی‌دانم. بچه‌ها گفتند با هم شروع می‌کنیم. این جوری شد که من مجسمه‌سازی علاقه‌مند شدم و کم‌کم نقاشی بسازم. کار خوبی هم از آب درآمد و همان سال بود گویا ساعت در خیابان پنجم مجسمه‌سازان در فرهنگسرای نیاوران به نمایش گذاشته شد.

آقای امیر! در دوره دبیرستان و دبیرستان در همان خانه بودید؟
بله، حتی در همین خانه ازدواج کردم. خاطرهای تلخ از سرکارگری خودم دارم. در عصری تاریک که ایران آلوده بودند من ناگزیر از وصل کردن لایب‌برقی روشنائی تخلیه بار بودم. بی‌توجه به اینکه مسیر به برق متصل است، انگشت شستم را داخل سربیع کردم. مادرم از فریاد من متوجه برقی گرفتگی شد و سریع دو شاخه را از برق جدا کرد و من به شدت بر زمین کوبیده شدم. مادرم مرا به اتاق هدایت کرد و در رختخواب خواباندم. ظاهر ایلام‌دردزایی دیگر از مغز می‌رسد و همیشه با بدن و تجربه کردن شکل می‌گرفت و مطالعه بسیار. در آن گروه آزاد بابل مجسمه‌ساز هم وجود نداشت. حسین گلیا به ایتالیا رفت و احمد نصراللهی جایش را پر کرد. ناصر حریری هم بود که در دبیرستان معلم من هم بود. پس از اخراج دنبال شغلی بودم. مرغاری را ندانم که روشکست شدم. پرورش کوفتند، آن هم ضرر

نخستین دیدار و آشنایی من با بهروز امیری (مجسمه‌ساز) در سال ۱۳۸۰ در بابل در خانه استادانم حضرتعالی نقاش رخ داد. در سال‌های اخیر پارها او را در تهران دیدم اما امکان نبود گفت و گفتم. فراموش نمی‌شد. پانزدهم تیرماه ۹۷ در فرهنگسرای نیاوران به مناسبت اجرای گروهی پر فرورستی با نام درختان احتضار، دیداری دست‌داده‌ساز با زبان اجرا در محوطه فرهنگسرا ساعت ۹/۵ شب به گفت‌وگو نشستیم. دنباله گفت‌وگو به خانه عالی اتحاد، هنرمند و خانه معاصر کشانده شد. اما این گفت‌وگفت همچنان نیمه‌کاره ماند و قرار شد این بحث با تلفظ ادامه یابد.

آقای امیر! شما از چهره‌های شناخته‌شده مجسمه‌سازی در ایران هستید و با شما یاد خودتان را معرفی کنید.
خانه کارگاه من که چوچه‌گندو، گندو بود. آنکند فردی ارمنی بود و از آنجا که سرشناس بود در آن دوران کوچه ما هم به کوچه‌گندو شهرت یافت که یادم می‌آید تا سال‌های نزدیک به ۵۷ همچنان این نام برقرار بود. پدرم در سال ۱۳۷۵ خانه کوچکمان در حدود ۷۰۰ هزار تومان خرید که من حدود ۷ سال بعد در این خانه به دنیا آمدم. یعنی سال ۱۳۳۳ تا سال بزرگم سال ۱۳۳۰ در این خانه به دنیا آمدم. بعد از آن خانه دوران کودکی جزای سالگی به درخواست پدر بیش از ۱۰ پنجره فلزی یکی از خانه‌ها را رنگ زرد و پدر قول داده بود به جایش یک ساعت مچی برام بخرد که هیچ‌گاه نخرید و همیشه در حسرت ساعت خریدم. پدرم به بیج غیظ و غضبی و جازو خاطرات زیادی من به‌شمار می‌رود. هر چند تلخ.

آقای امیر! این بدقولی پدرچه تأثیری در روحیه شما گذاشت؟
حسرت ساعت نخریده باعث شد حدود سال ۱۳۹۲ یک ساعت مچی بزرگ آهنی به طول ۵ متر با یک انسان بدون سر در برابر ساعت بسازم. کار خوبی هم از آب درآمد و همان سال بود گویا ساعت در خیابان پنجم مجسمه‌سازان در فرهنگسرای نیاوران به نمایش گذاشته شد.

آقای امیر! در دوره دبیرستان و دبیرستان در همان خانه بودید؟
بله، حتی در همین خانه ازدواج کردم. خاطرهای تلخ از سرکارگری خودم دارم. در عصری تاریک که ایران آلوده بودند من ناگزیر از وصل کردن لایب‌برقی روشنائی تخلیه بار بودم. بی‌توجه به اینکه مسیر به برق متصل است، انگشت شستم را داخل سربیع کردم. مادرم از فریاد من متوجه برقی گرفتگی شد و سریع دو شاخه را از برق جدا کرد و من به شدت بر زمین کوبیده شدم. مادرم مرا به اتاق هدایت کرد و در رختخواب خواباندم. ظاهر ایلام‌دردزایی دیگر از مغز می‌رسد و همیشه با بدن و تجربه کردن شکل می‌گرفت و مطالعه بسیار. در آن گروه آزاد بابل مجسمه‌ساز هم وجود نداشت. حسین گلیا به ایتالیا رفت و احمد نصراللهی جایش را پر کرد. ناصر حریری هم بود که در دبیرستان معلم من هم بود. پس از اخراج دنبال شغلی بودم. مرغاری را ندانم که روشکست شدم. پرورش کوفتند، آن هم ضرر

آقای امیر! در دوره دبیرستان و دبیرستان در همان خانه بودید؟
بله، حتی در همین خانه ازدواج کردم. خاطرهای تلخ از سرکارگری خودم دارم. در عصری تاریک که ایران آلوده بودند من ناگزیر از وصل کردن لایب‌برقی روشنائی تخلیه بار بودم. بی‌توجه به اینکه مسیر به برق متصل است، انگشت شستم را داخل سربیع کردم. مادرم از فریاد من متوجه برقی گرفتگی شد و سریع دو شاخه را از برق جدا کرد و من به شدت بر زمین کوبیده شدم. مادرم مرا به اتاق هدایت کرد و در رختخواب خواباندم. ظاهر ایلام‌دردزایی دیگر از مغز می‌رسد و همیشه با بدن و تجربه کردن شکل می‌گرفت و مطالعه بسیار. در آن گروه آزاد بابل مجسمه‌ساز هم وجود نداشت. حسین گلیا به ایتالیا رفت و احمد نصراللهی جایش را پر کرد. ناصر حریری هم بود که در دبیرستان معلم من هم بود. پس از اخراج دنبال شغلی بودم. مرغاری را ندانم که روشکست شدم. پرورش کوفتند، آن هم ضرر

آقای امیر! در دوره دبیرستان و دبیرستان در همان خانه بودید؟
بله، حتی در همین خانه ازدواج کردم. خاطرهای تلخ از سرکارگری خودم دارم. در عصری تاریک که ایران آلوده بودند من ناگزیر از وصل کردن لایب‌برقی روشنائی تخلیه بار بودم. بی‌توجه به اینکه مسیر به برق متصل است، انگشت شستم را داخل سربیع کردم. مادرم از فریاد من متوجه برقی گرفتگی شد و سریع دو شاخه را از برق جدا کرد و من به شدت بر زمین کوبیده شدم. مادرم مرا به اتاق هدایت کرد و در رختخواب خواباندم. ظاهر ایلام‌دردزایی دیگر از مغز می‌رسد و همیشه با بدن و تجربه کردن شکل می‌گرفت و مطالعه بسیار. در آن گروه آزاد بابل مجسمه‌ساز هم وجود نداشت. حسین گلیا به ایتالیا رفت و احمد نصراللهی جایش را پر کرد. ناصر حریری هم بود که در دبیرستان معلم من هم بود. پس از اخراج دنبال شغلی بودم. مرغاری را ندانم که روشکست شدم. پرورش کوفتند، آن هم ضرر

آقای امیر! که تنها زندگی می‌کنم طبعاً آشپزی خوبی باید داشته باشم.
آقای امیر! از عشق‌های من آشپزی است. سفرهاداری را بسیار دوست دارم. حدود ۳۰ سال است که ورزش من براه است و به طور پیگیر و مستمر چریان دارم. دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی کنار رودخانه زیبای بابلس و ساحل دریا عشق من است

آقای امیر! که تنها زندگی می‌کنم طبعاً آشپزی خوبی باید داشته باشم.
آقای امیر! از عشق‌های من آشپزی است. سفرهاداری را بسیار دوست دارم. حدود ۳۰ سال است که ورزش من براه است و به طور پیگیر و مستمر چریان دارم. دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی کنار رودخانه زیبای بابلس و ساحل دریا عشق من است

آقای امیر! که تنها زندگی می‌کنم طبعاً آشپزی خوبی باید داشته باشم.
آقای امیر! از عشق‌های من آشپزی است. سفرهاداری را بسیار دوست دارم. حدود ۳۰ سال است که ورزش من براه است و به طور پیگیر و مستمر چریان دارم. دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی کنار رودخانه زیبای بابلس و ساحل دریا عشق من است

آقای امیر! که تنها زندگی می‌کنم طبعاً آشپزی خوبی باید داشته باشم.
آقای امیر! از عشق‌های من آشپزی است. سفرهاداری را بسیار دوست دارم. حدود ۳۰ سال است که ورزش من براه است و به طور پیگیر و مستمر چریان دارم. دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی کنار رودخانه زیبای بابلس و ساحل دریا عشق من است

آقای امیر! که تنها زندگی می‌کنم طبعاً آشپزی خوبی باید داشته باشم.
آقای امیر! از عشق‌های من آشپزی است. سفرهاداری را بسیار دوست دارم. حدود ۳۰ سال است که ورزش من براه است و به طور پیگیر و مستمر چریان دارم. دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی کنار رودخانه زیبای بابلس و ساحل دریا عشق من است

آقای امیر! که تنها زندگی می‌کنم طبعاً آشپزی خوبی باید داشته باشم.
آقای امیر! از عشق‌های من آشپزی است. سفرهاداری را بسیار دوست دارم. حدود ۳۰ سال است که ورزش من براه است و به طور پیگیر و مستمر چریان دارم. دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی کنار رودخانه زیبای بابلس و ساحل دریا عشق من است

آقای امیر! که تنها زندگی می‌کنم طبعاً آشپزی خوبی باید داشته باشم.
آقای امیر! از عشق‌های من آشپزی است. سفرهاداری را بسیار دوست دارم. حدود ۳۰ سال است که ورزش من براه است و به طور پیگیر و مستمر چریان دارم. دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی کنار رودخانه زیبای بابلس و ساحل دریا عشق من است

آقای امیر! که تنها زندگی می‌کنم طبعاً آشپزی خوبی باید داشته باشم.
آقای امیر! از عشق‌های من آشپزی است. سفرهاداری را بسیار دوست دارم. حدود ۳۰ سال است که ورزش من براه است و به طور پیگیر و مستمر چریان دارم. دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی کنار رودخانه زیبای بابلس و ساحل دریا عشق من است

آقای امیر! که تنها زندگی می‌کنم طبعاً آشپزی خوبی باید داشته باشم.
آقای امیر! از عشق‌های من آشپزی است. سفرهاداری را بسیار دوست دارم. حدود ۳۰ سال است که ورزش من براه است و به طور پیگیر و مستمر چریان دارم. دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی کنار رودخانه زیبای بابلس و ساحل دریا عشق من است

آقای امیر! که تنها زندگی می‌کنم طبعاً آشپزی خوبی باید داشته باشم.
آقای امیر! از عشق‌های من آشپزی است. سفرهاداری را بسیار دوست دارم. حدود ۳۰ سال است که ورزش من براه است و به طور پیگیر و مستمر چریان دارم. دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی کنار رودخانه زیبای بابلس و ساحل دریا عشق من است

آقای امیر! که تنها زندگی می‌کنم طبعاً آشپزی خوبی باید داشته باشم.
آقای امیر! از عشق‌های من آشپزی است. سفرهاداری را بسیار دوست دارم. حدود ۳۰ سال است که ورزش من براه است و به طور پیگیر و مستمر چریان دارم. دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی کنار رودخانه زیبای بابلس و ساحل دریا عشق من است

که بیشتر استخوان لگن گاو بود. از قصابی محل مرتب استخوان لگن گاو می‌خریدم. می‌بختم. نمک‌سود می‌کردم. خشک می‌کردم. سیماده می‌زدم. سیقل می‌کردم. طراحی می‌کردم و با آهن این مدل‌ها را می‌ساختم.

آقای امیر! آن حجمیمن وین وین رفیع‌ترین مجسمه آهنی‌تان کدام است؟
آفرش با یوسه که بالای ۴ متر ارتفاع دارد شامل مرد و زن. کار دیگری به نام سردار روی نیزه هست. با ۱۳ کاغذ که کلاخ‌ها به دیدار سردار می‌روند. سرداری که پایان زندگی‌اش فرارسیده، زندگی‌ای که دیگر وجود ندارد، روی دو نیزه لمیده‌است و همان‌نیزه‌ها یا بی مجسمه‌نیز هستند کلاخ‌ها دورش پرسه می‌زنند. در واقع فقط کلاخ‌ها و سردار همدیگر را درک می‌کنند. کار بزرگ دیگری وجود دارد به نام اسفوطه که ۳ متر ارتفاع دارد. روی زمین نیست، بلکه آویزان است و برای همین نامش سقوط است.

آقای امیر! هنگام ساخت مجسمه‌های بلند قامت: چه چوبی و چه فلزی شما مشکل ارتفاع را چگونه حل می‌کنید؟ کار در سطح زمین شکل می‌گیرد؟
مجسمه‌ها را هم در ارتفاع کار می‌کنم و هم در سطح زمین می‌خوانم و پیش می‌روم و هم چند تکه‌کار می‌کنم و تکه‌ها را به هم جوش می‌دهم و با استفاده از جرفیلن آن را سربا نگه می‌دارم. گاهی نه‌در ارتفاع و بلند نمیده‌نمی‌شود. فرم دلخواه را به وجود آورده، باید دست به فرهای ترکیبی زد. در غیر این صورت فرها به هم می‌ریزد. گاهی ماکت را می‌سازم. بسیار هم زیباست

آقای امیر! که تنها زندگی می‌کنم طبعاً آشپزی خوبی باید داشته باشم.
آقای امیر! از عشق‌های من آشپزی است. سفرهاداری را بسیار دوست دارم. حدود ۳۰ سال است که ورزش من براه است و به طور پیگیر و مستمر چریان دارم. دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی کنار رودخانه زیبای بابلس و ساحل دریا عشق من است

آقای امیر! که تنها زندگی می‌کنم طبعاً آشپزی خوبی باید داشته باشم.
آقای امیر! از عشق‌های من آشپزی است. سفرهاداری را بسیار دوست دارم. حدود ۳۰ سال است که ورزش من براه است و به طور پیگیر و مستمر چریان دارم. دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی کنار رودخانه زیبای بابلس و ساحل دریا عشق من است

آقای امیر! که تنها زندگی می‌کنم طبعاً آشپزی خوبی باید داشته باشم.
آقای امیر! از عشق‌های من آشپزی است. سفرهاداری را بسیار دوست دارم. حدود ۳۰ سال است که ورزش من براه است و به طور پیگیر و مستمر چریان دارم. دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی کنار رودخانه زیبای بابلس و ساحل دریا عشق من است

آقای امیر! که تنها زندگی می‌کنم طبعاً آشپزی خوبی باید داشته باشم.
آقای امیر! از عشق‌های من آشپزی است. سفرهاداری را بسیار دوست دارم. حدود ۳۰ سال است که ورزش من براه است و به طور پیگیر و مستمر چریان دارم. دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی کنار رودخانه زیبای بابلس و ساحل دریا عشق من است

آقای امیر! که تنها زندگی می‌کنم طبعاً آشپزی خوبی باید داشته باشم.
آقای امیر! از عشق‌های من آشپزی است. سفرهاداری را بسیار دوست دارم. حدود ۳۰ سال است که ورزش من براه است و به طور پیگیر و مستمر چریان دارم. دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی کنار رودخانه زیبای بابلس و ساحل دریا عشق من است

آقای امیر! که تنها زندگی می‌کنم طبعاً آشپزی خوبی باید داشته باشم.
آقای امیر! از عشق‌های من آشپزی است. سفرهاداری را بسیار دوست دارم. حدود ۳۰ سال است که ورزش من براه است و به طور پیگیر و مستمر چریان دارم. دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی کنار رودخانه زیبای بابلس و ساحل دریا عشق من است

آقای امیر! که تنها زندگی می‌کنم طبعاً آشپزی خوبی باید داشته باشم.
آقای امیر! از عشق‌های من آشپزی است. سفرهاداری را بسیار دوست دارم. حدود ۳۰ سال است که ورزش من براه است و به طور پیگیر و مستمر چریان دارم. دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی کنار رودخانه زیبای بابلس و ساحل دریا عشق من است

